

مقصود ایشان را میطلبید و درخواست دعا  
و نفس از ایشان می کند . هر کس بیلابی  
دوچار و بدردی گرفتار میشود دفع آن بلا  
و چاره آن درد را از ایشان میخواهد .  
عادت این طایفه آنکه خود را بشکلهای مهیب  
و هولناک می آریند . مومنی سترند و شانه  
نمی زنند خرقة و ژنده مضحك و کران می پوشند  
و بلباس خود چیزهای عجیب از قبیل آلات بدصدا  
می آوینند و دست غریبی بحیله و افسون  
و فریب عوام دارند . مثلا از اعضا و جوارح  
خود هر کدام را می خواهند پیم و تاب می  
دهند و بتدت تمام می لرزند چنانچه عوام گمان میکنند  
که ایشان را باروحانیان سر و کار است . ادعای  
باران بارانیدن و ابطال سحر و جادو و امتیاط  
تقصیر و گناه از روی مقصر و کناهکار  
می نمایند . چون ایشان را برای معالجه بیمار  
میطلبند حیلهای سخت استادانه بکار میبرند .  
هنر ایشان منحصر به نیرنگ و افسون است .  
چون کسی بخواند داخل سلسله ایشان شود  
پیروشان او را بسر دم خود برده و روزی  
چند بار در خلوت بسر میرد چنانچه کوبا

از فیض اسرار خود چیزی باو تلقین نمیخاید .  
 در ( غروالنده ) که از بلاد یکی دنیا است  
 طایفه ایست شیه به ژنده پوشان آسیا که  
 ایشان را ( انجیقو قید ) میگویند . در سودان  
 هم گروهی هست بنام ( او بیعه ) و ( او تائیه ) و گروه  
 دیگر است ( طاهوره ) نام که در هنگام شداید  
 و گرفتاری بابشان التجا میبردند و آنچه  
 میکنند امثال میفروشند اگر چه قربان کردن آدمی  
 بودی . گروهی از وحشیان جزائر سیلانرا  
 اعتقاد آنست که آنچه بآدمی ارشور و بدی  
 میرسد از شیطانست پس اگر کمی به بیماری ترسناکی  
 دچار شود خویشان و نزدیکان او بگردش فراهم  
 آمده ساز می نوازند و آواز میخوانند و باهنگ  
 آلتی که آنرا طهطم میگویند رقص میکنند  
 تا دل شیطان را بدست آورند . آنگاه  
 آهسته آهسته رقص را قویتر میسازند و پیای  
 کوبی و تمایل میافزایند و گاهی یکی از میان  
 ایشان مدهوش وار صیحه و فریاد برمی آورد  
 که شیطان افاضه اسرار بدو کرده است و جزائی  
 که بیمار بعد از موت می یابد خبر داده است .  
 فرنگان علمای اسلام را سرزنش میکنند که

گویا بواسطه دعا دوارا فراموش کرده اند و با اعتماد  
 تمیبه و عزائم ترك علم طب نموده اند . و حق  
 اینست که عزیمه و تمیبه نیز از صوابه  
 قدماست . در صحرای مصر صورت جعل  
 و خنفسا از سنك و كل یافت میشود که قدما  
 مصریان آنها را با خود میداشتند . در جزیره  
 مادا کا شغریتی است که چنانچه مصریان قدیم  
 جعل و خنفسا را تمیبه می نمودند ایشان شکل آنرا  
 می نمایند .

از بدعت ( کیمیا کیان ) است که برای  
 صلوة و دعای ذات باری اختراعی خاص نموده اند  
 . صیغه صلوات و دعارا بر عمودهای نو پسند  
 و چون عموذرا میگردانند میگویند که این دعا  
 بهرش فرارفت و موقع قبول یافت . و بشدت  
 تبحر درین باب ستونها ساخته اند و در بر کها  
 گذاشته که مانند چرخ آسیا خود بخود میگردد  
 و بر آن ستونها صیغه صلوة و دعارا نوشته اند  
 و ستون پرستش مینامند .

فرنگانرا اعتقاد این است که چشم زخم  
 و عین الکمال محض وهم و خیال است اصل  
 و فصلی ندارد . هندیان از حیثیت بدعت از

همه قوم پیشند اگر چه مهذب و تربیت هم شده باشند . پیش ازین گفته شد که از جاه بدعت ایشان سوزاندن چنهٔ مرد کان و سوزانیدن زنان است زنده زنده باجسد شوهران . هندورا اعتقاد اینست که هر که باذن ایشان در پرستشکاهها خود را بکشد از زمرهٔ شهیدان است .

این است که در معبدهای می بینی یکی با گوشت پشت خود خود را بقناره زده اینقدر آو یزان میزند تا جانش درمی آید . پارهٔ باسلاح تیز و تند خود را میکشند . پارهٔ دیگر خود را در زیر گردونهٔ که هر سال در موکب عید در ( جا کرنات ) میگردانند انداخته خورد و پامال میگرداند . از بدعتهای هندیان یکی هم اینکه طایفهٔ هستند که خود را قرا و درویش مینامند و انواع عذاب صفت و پیشهٔ خود ساخته اند و می پندارند که تمذیب نفس در دنیا موجب راحت در آخرتست . و اجر آن در آخرت زیاده بر تمتع و برخورداری از تعظیم و احترام مردم است در دنیا . اینان در بدعت بانواعند . گروهی سالهای سال شبانروز یار پا و یابد رختی تکیه داده می ایستند و ترك

خواب و آسایش مینمایند . گروهی دیگر دستها را مشبك ~~ص~~ کرده همیشه بر سر مینهند و مردم مانند کود کان خوراك بردهن ایشان میگذارند .

پاره هستند که میخواهند هیچ پارا استعمال کنند پس همیشه میخواهند و راه رفتن ایشان بغلنیدن با پشت است . از بد عتهای هنود اینکه چون از بهبودی بیماری دست میشوند او را برده برود کنگ می اندازند تا در میان امواج غرق شود و اعتقادشان اینکه هر که بدین مرك بمیرد بی حساب داخل بهشت میشود . اگر بیمار بخواند بخانه خود بر کرد یا اینکه نداوی کند خانگیان و اقارب او حفرش می شمارند و کینه میورزند و نمی پذیرند اگر چه پیش از آن خیلی هم در نزد ایشان کرامی وار چند باشد . پس او را میراند با اعتقاد اینکه این مرتبه عظمی را یعنی مرتبه غرق شدگان درنهر کنگ را شایسته و سزاوار نیست . دیده شده است که بسیار ازین بیماران فریاد وزاری می کنند و التماس و درخواست مینمایند که مانع زندگانی ایشان نشوند اما آنکه بشنود

کیست . خویشان از روی ناهربانی و سنگدلی  
 و بقوت بدعت دهانش را با کل می آسارند تا  
 صدایش بیرون نیاید و زود تر بدان ثواب عظیم  
 نائل شود و او را بنهر می اندازند . گویند که  
 در بنکاله اهالی چندین ده کسایتند که از غرق  
 درنهر کنگ خلاص شده از مرض بهبودی  
 یافته اند اما بخانه خود راه نیافته اند . همچنین  
 از بدعتهای هنود تفر و اکراه ایشان است  
 از دو گروه که ایشان را پاریا و پولیا می  
 نامند . این دو گروه بجهت استکراه و نفرت  
 بادیگران خلطه و آمیزش نمی توانند کرد و باید  
 از دیگران کناره جویند و دوری کزینند .  
 اگر نزدیک کسی روند شاید مستحق قتل شوند  
 خصوصا اگر نزدیک یکی از برهمنان شوند  
 که کشتن ایشان حتمی است . کسی نمی داند  
 سبب این کراهت و موجب این نفرت چیست .  
 در نزد هندیان معروف چنین است که این دو  
 طائفه از ازل مکروه بوده اند . میگویند که  
 پاریا هم از پولیا نفرت میکند و او را مانند  
 سگ نجس العین می شمارد . همچنین هنود را  
 بسایرین از اسلام و کفار بغض و کین

غریبی است حتی اینکه ظرفی که ازان مسلم یا  
 کافر آب نوشیده باشد آنرا نجس میدانند .  
 از امور ناملاجم و نامناسب یکی هم سخت گیری  
 و اهانت اهل کتاب و اضرار و ستم بر اهل  
 کتاب است و زیاده معامله شدید بر آنکه  
 در شریعت سمحه و سهله مطهر محمدی موجود است .  
 نصارا مدتها از یهودان تفرمی نمودند  
 و ایشان را خوار داشته و غایت ظلم و جور  
 بایشان روا داشته از بلاد خود میراندند .  
 گویند اکنون هم در نزد مغار به درحی  
 ترسا و یهود مقامات شدید بجای آید .  
 عجبت از همه آنکه نصرانیان را فرقه‌هاست که  
 آنان نیز کین یکدیگر میورزند و خون یکدیگر  
 میخورند . گویند که بت پرستان همه کس را  
 یک چشم می بینند و بغض احدی در دل نمیگیرند  
 همه کس از دست و زبان ایشان سالم است  
 و همه ادیان در نظرشان یکسان .

هنود یکی دنیای شمالی را بدعتی است  
 نزدیک بدعت هنود در باب رود کنک و آن  
 این است که ( منیتازیه ) در ماه تمسوز فرنگی  
 رقصی میکنند که آنرا رقص توبه می نامند . پس

تائب یا خود پارچه از گوشت بدن خویش میرد  
و یا اینکه از مقتدای خود درخواست میکند تا  
او ببرد. پس پاره دلش میخواهد که آن پارچه  
گوشت دراز و بشکل غیتان بریده شود. پاره  
دیگر میخواهند که بشکل ماه نو باشد  
پاره دیگر توبه را با پوست بدن میکند چنانچه  
پوست قدری از بدن را میکند و او را دوال  
وار دراز میرد و سر کوماله بدان میا و یزد .  
پاره دیگر هم گوشت بازوان یا پا یا جسد را  
میسوزاند. باری تائب در حالت بریدن و سوختن  
گوشت و یا کندن پوست گاهی آوازه میخواهد  
و گاهی گریه میکند و در هر حال از درد ورنج  
شکوه نمی کند. در میان فرنگان عادت این بود که  
توبه کار خود را با تازیانه میرد و در اواسط  
اعصار جاهتی بودند نامشان توبه کاران با تازیانه .  
اکنون هم در فرنگستان ازین بدعت اثری  
موجود است امانه بآن شدت پیش ازین .

از بدعت های سیاهان افریقیه اینکه بتی می  
پرستند ( قش ) نام در هر چیز باو تمسک می  
جویند . اگر از کسی نسبت باین بت اندک اهانتی  
سرزند در دنیا بهذاب عقی شایسته است .



و در بلاد افریقه جماعتی است که ادعای دانستن  
سحری کنند و باین واسطه صاحب مال و جاه می  
کردند و بجهت رواج صنعت خود این طایفه بسیارند  
و بسیار هم میخواهند که بساک زشت ایشان  
منساک شوند .

پیش از این فرنگان بوجود سحر شعبده قابل  
بودند اما اکنون سه قرنست که فسخ اعتقاد  
نموده اند و می گویند که خارق عادت چیزی در دنیا  
نیست و عادت هیچوقت تخلف و تغییری کند بلکه  
همه اشیا بحکم طبیعی دارا مادار در دور است .  
از جاه عاداتی که پیش از ابطال سحر داشتند  
این بود که هر که به سحر متهم می شد اینقدر شکنجه  
میکردند تا اقرار می نمود و چون حالش ثابت می شد  
اورامی سوزاندند و محکمه داشتند بنام محکمه  
ساحران که محض تعذیب ایشان برپا شده بود و اصل  
بنای این محکمه در بلاد اسپانیا نهاده شد . اما درین  
عصر اعتقاد سحر در نزد همه فرنگان باطل  
گردیده است .

منشاء اکثر عقاید فاسده خطایای مردم  
است در اعتقاد بالو هیت و در تخلف امور عادیه  
و در ضلالت و کراهی در مسعوات . از

بدعتهای زمان جاهلیت کشتن فرزندان و قربان  
 نمودن ایشان بود در راه بتان . پیش ازین هم  
 ذکر شد که برخی از جهلای وحشیان تا کنون هم  
 اولاد خود را در راه اصنام ذبح می کنند .  
 گروهی از نادانان را عقیده آنست که انسان در  
 آخرت بهمین حال که در دنیا زیسته برانگیخته می  
 شود و این عقیده پاره سیاهان است که بعد از  
 مرگ خواهجده بده او را قربان می کنند تا بدو ملحق  
 شود و او را خدمت کند چه او را در آخرت  
 بدو احتیاج است . و مانند این عقیده اکنون  
 در یکی از جزایر بحر هند که ( برنبو ) گویند موجود  
 است . چرا که هرگاه کسی را که زن متعدد باشد  
 میبرد مهربان و دوستدار ترین زنان ناچار است  
 که خود را بکشد و رفته بدو ملحق شود .  
 اما کسی او را ناچار نمی سازد اگر زن خود ازین معنی  
 سرزند اولاد او را می رسد که ویرا از ارث محروم  
 سازند و ارث او از آن زن دیگر است که خود  
 را برای اینکار می کشد . و اگر زن میبرد بنده  
 را می کشند تا برود و در آخرت بدو پیوسته او را  
 خدمت کند . اگر میت را بنده نباشد از مال  
 او بنده میخرند و میکشند تا در آخرت بی خدمتکار

نباشد . اگر در جنازه بنده کشته نشود اعمال  
تجهیز و تکفین ناقص مانده باشد . از جمله  
بدعتهای کراهان یکی هم کفاره سیئات است .  
چنانچه اهل هند تین بنهر ( کنک ) میجویندومی  
پندارند که اوماچی سیئات ایشان است پس کناهان  
خود را در ظرفی نهاده برود کنک می اندازند  
تا امواج رود آنرا بر باید و بآب شور دریا رسانند .  
و میگویند که اینک کناهان از مارت . در بلاد  
( غال ) انگلیز اگر توانگری ببرد قهیری  
می رود و از نعش میت نان و نقود میگرداند تا تحمل  
خطایای او نماید و این قهیر را کناء خواری  
گویند . از کفر و خسران فرنگان یکی هم اعتقاد  
شان است باینکه حج مسلمانان ارین قبیل است  
و مسلمانان کبار و ضعیف کناهان خود را می  
خواهند باین وسیله محو سازند .

❖ فصل یازدهم در عادت مرد مغواری ❖

❖ وجنک و سلیح جنک ❖

معلوم است که گروهی بسیار از نامردمان  
داتوحش پایه ایست که گوشت آدمی میخورند .  
در یکی دنیا طائفه ایست که ایشانرا باصطلاح خود  
سک می نامند و از زمان قدیم عادت ایشان

مردم خواری بوده است و اکنون هم بر آنند که بوده  
اند خصوصا آنانکه در جزائر بحر جنوبی و جزیره  
( زلنده ) نویی باشند . عادت مردم خواری  
در میان این طایفه از اینجا پیدا شده است که ایشانرا  
حرص غریب و میل عجیب بانتقام از دشمنان  
خویش است و چنان در بنیاب غیور و کینه دارند  
که بجز خون دشمن خوردن با هیچ تشنی درون  
نمی توانند کرد . اینست که در دنیا هیچ جسکی  
سخت تر و نا مهر با تر از جنگ این طایفه نیست  
و حشیان شمالی ( یکی دنیا ) را کین خواهی  
بسر بریدن و سوزانیدن دشمن است . هرگاه  
دشمنی بدست ایشان بیفتد پوست سر او را بدر می  
آورند و بکلبه خود رده برای افتخار می آورند .  
هر آنگاه در خانه پوست سر کننده بیشتر صاحب  
اعتبار و صاحب افتخار تر است . پیرایه کلبه  
های ایشان ازین غنیمت است . پاره از بزرگان  
ایشانرا دیده اند که در کلبه اش صد پوست سر او منته  
بوده است . از دلسنکی سیاهان نیز اینکه  
چون بدشمنی غالب می آیند آلت رجولیت و تخمکان  
اورا می برند و برای افتخار با خود می برند .  
یکی از انگلیزان فوجی از آنانرا دید که بعد از

هشت روز از جنگ دشمن برکشته و قریب  
 هزار و پانصد آلت شامل با تخم‌کان  
 به‌راه آوردند . در جزائر ملوک همیشه در میان  
 قبائل بلکه در بلاد نیز قارات و تاراج واقع می  
 شود . و عادت ایشان است که کودکان را از  
 خوردی به‌جورم و سر بری دشمن مألوف می‌سازند .  
 هر که سر دشمنی می‌آورد برای او شیلانی می‌کشند  
 و سزاوار است که دختران تاجی از شکوفه بر سر  
 او بنهد پیش از آنکه خونی با و آلوده پاک سازند .  
 از عادت جوانان در میان ایشان اینکه تاسری  
 نیاورند بستر عورت مأذون نیستند . پس  
 اول سری که می‌آورد دستوری پوشش عورت  
 می‌گیرد . در آوردن سر دوم اجازه میدهند تا  
 با خانگیان خود در یک کلبه بنخوابد . بعد از  
 آوردن سر سیم داخل مشورتخانه ایشان می  
 شود . و تا چهار سر نیارورد رخصت زن  
 گرفتن ندارد . در مشورتخانه ایشان محل  
 آورنده سر کرسی ایست درجایی پراز سر آدمی  
 گذاشه .

در جزائر ( زلده ) جدید و حشیان  
 ددسار جنگی بسیار شدید می‌کنند . و ای  
 بحال بیچاره که بدست ایشان بیفتد . اورا باهای

هوی و اوله و حشیانه بقر بانگه می کشاند  
 و از گوشت او شیلانی عظیم می کشند . چگونگی  
 قتلش اینکه او را با هلهله و اوله عظیم بقر  
 بانگه برده اولاً با نواح و اقسام عذاب و شکنجه  
 می کشند و پیش از کشتن بلائی نمی گذارند که  
 بسر وی نیاورند . در کشتهش بطش شدید می  
 نمایند . پس از آن گوشتش را کباب می سازند  
 و پارچه پارچه کرده می خورند . زهی  
 مردمی و مهربانی که جانوری در پیش او چیزی  
 نیست . پاره دیده اند که گاهی این وحشیان  
 اسیرانرا نمی کشند بلکه بجای مقتولان لشکر  
 خود می گذارند تا زن مقتول را بگیرد و نایب  
 مناب او در امور و خصوص وی شود .

و حشیان ( ابرزیله ) اسیرانرا مدتی کم  
 یاز یاد نکه میدارند و با ایشان خوش رفتاری و  
 نیکو کرداری بجای می آورند و زنان خوششرو  
 می دهند تا با ایشان انس و الفت گیرند . بعد از  
 آن لذت این نیکوئیها را از دماغ او بیرون می  
 آورند یعنی بکشند نگاه برده درباره تقدم و پیش  
 دستی بقتل او با هم می ستیزند تا قبت سراورا  
 کلونخ کوب می کنند و قاتل او افتخار و مباحات  
 بسیار می کند . حتی اینکه شاید قاتلشرا انشانی

بدهند و این نشان عبارت است از خطی که  
 بورك او می کشند . اکنون بسبب عمارت  
 بلدان مردم خوارگی کم ~~ص~~کر دیده  
 است و میرسد زمانی که این عادت شایسته  
 بجانوران درنده نه بادمیان بالمره از میان برخواسته  
 می شود . در جزیره (سوماترا) گروهی وحشی  
 هستند که اسیران و کناه کارانی که حکم بقتل  
 ایشان می شود میخورند . گویند که هر که در آنجا  
 بازنی شوهر دار پیامبردسزایش آنست که خویشان  
 آن زن ویرا بخورند مگر پارچه بزرگ از جسدوی  
 که رسد شوهر زن است . پس بعد از آماده  
 نمودن گوشت جسد او شوهر هر پارچه را که دلش  
 میخواهد میگزیند . سرش نیز خاص شوهر  
 است تا در کاشانه خود پیاوز دوبدان افتخار کند  
 چه آن سر دستگیر انتقام او از خائن زن اوست .  
 و گویند که این قبیله را وقتی نامردمی بدرجه بود که  
 پدر و مادر خود را چون پیرمی شدند و از کار  
 و کسب بازمی ماندند میخورند همچنین گویند که  
 گروهی دیگر بودند که پیران از کار مانده و ساخورده  
 را می کشند اما نمی خوردند . اکنون وحشیان  
 جزیره (سوماترا) که ذکر شد ایشان هم کشتن

و خوردن پیرا ترا ترك نموده آند و این عادت را آنها  
بادشمنان خود جاری می سازند .

از اهل تمدن و عمران کسی نیست که باد  
شمنان خود را معامله شنیع نماید اما همیشه بجهت دشمنی  
و هوای نفس سبب امور بسیار شوم و ناملازم  
شده اند . در فرنگستان که امروزه سر چشمه  
ادب و تهذیب اخلاق و امانت است می بینی که  
آتش جنك و جدال بر می افروزند و خون  
یکدیگر را پیدریغ و بی امان می ریزند و شاید  
در واقعه تهباسی جهل هزار نفس از طرفین  
هلاک می شود . جای تعجب اینکه برای دفن  
و کفن و برای تیمار زخمداران گروهی از دینداران  
و خیر خواهان انسانی را مأمور می سازند .  
و عجب تر آنکه پس از آنکه هزاران هزار از  
اینسان انواع خود می کشند بکلیسیا و معابد می  
روند و جدو سپاس خداوند صلح و رحمت بچاهی  
آورند .

بلاد اسلام را نیز درینباب فراموش نباید کرد  
که با همه نهب و منع شریعت فرای اسلام از قتل  
نفس و سفك دماء این امر بسیار واقع می شود .  
در بلاد افریقیه و در میان قبایل اعراب و اهل



کوهستان و غیر اینها ریزش خون و هلاک جان  
 همیشه در میان است و هرگز برداشته نخواهد  
 شد. حتی که فساد برین مرتب می شود این  
 است که قتل یکی دیگری را موجب هداوت دو  
 قبیله که خود گداهی ندارند می شود و سالهای  
 سال مردم آن دو قبیله یکدیگر را می کشند که  
 وقتی یکی دیگری را کشته است مگر اینکه بادیتی  
 معلوم صلح و آشتی در میان ایشان واقع شود .  
 گاهی می شود که انتقام قتل پسر بگشتن پدر  
 اوست و بالعکس و دشمنی در میان ذریت و تبار  
 سالهای سال پایدار می ماند اگر چه سبب آن  
 از خاطرها فراموش شده باشد . در میان قبایل  
 شمالی یکی دنیا قبیله ایست که چون یکی دیگری را  
 از غیر قبیله خود کشت قبیله قتل در خواست  
 می کنند تا قاتل تسلیم نفس خود نماید . اگر  
 قاتل ارینعی ابا نماید یا اینکه قبیله او آن واقعه را  
 بنوعی سرانجام ندهند جنگ در میان ایشان  
 بر پا می شود و خدا میداند تا بجای می کشد .  
 بارها دیده شده است که قاتل نفس خود را تسلیم  
 می کند و هم مهلت می طلبد که پیش از تسلیم  
 نفس دست و پای خود را جمع کند و سامان کار

خسود بیند هم طالبان مهلت میدهند و هم  
 مهلت خواه بعهده و پیمان خود وفا می کند .  
 گویند که پیش ازین در جزیره ( کرس )  
 اگر کسی را می کشتند زنش پیراهنش را نگاه  
 میداشت تا با او فرزندانش را پس از بزرگ شدن  
 بکینه خواهی پدر برانگیزاند .

باید دانست که آلات حرب در زمان سابق  
 و تیرگان و شمشیر و نیزه بوده است . هر کس  
 بقدر شناسائی خود آنها را بکار بردی و بدانها  
 چیزی افزودی . قدمای مغاربه با مقابله کاولهای  
 سرب می انداختند . اهل آسیا با فیل جنگ  
 میکردند چنانچه سوار هودجی می شدند که بر پشت  
 فیل بود و بصفت دشمن میتاختند و دشمنان را در  
 زیر پای فیل پایمال می نمودند . و پاره دیگر در  
 گرد و نهاییکه جوانب آنها زوین نشان بود نشسته  
 بر دشمن میتاختند و پیکر ایشانرا با ضرب زوین می  
 سفند . وحشیان ( یکی دنیا ) چیزی بهتر از تیرها  
 و گیاهان زهر دار نمی دانستند

آمدیم بر سر اینکه اختراع و ایجاد باروت  
 و توپ و تفنگ در بلاد و امصار کاری کرد که زره  
 بدن مرد مرا باره و حصار شهرها نگاهداری

نمی تواند کرد . در مقابل توپ توپ لازم است  
 و تفنگ تفنگ . در هندوستان طایفه ایست  
 وحشی که چندان صاحب شجاعت نیستند در  
 راه دشمن یترها و شاخهای تیرخیزان می نشانند  
 و سایر اطراف را متحصن می سازند و از جانوران  
 درنده نیز بدینوسیله خود را نگهداری می نمایند .  
 چون در اطراف آتش میخوابند عادت ایشان  
 اینست که حلقه عریض ازین قبیل آلات بر کرد  
 خود می کشند تا از کزند پلنگ و فیل و ببر محفوظ  
 بمانند . در جزایر ملوک جاعت و وحشی هستند که  
 چون دشمن می تازد با اهل و عیال به نزارها  
 میگریزند و در راههای دشمن چاههایی کنند  
 و سرانها را می خوا باند و باریمانی که تاراه  
 کشیده است بهم می بافند چون شب دشمن ایشان  
 می تازد پایها یشان بد آن ریسمانهای پیچیده ریسمان  
 نهامی بردونیا خجیده با آواز غریب بهم میخورند  
 و از صدای آنها متحصنین خبردار شده بچاره  
 سازی می پردازند . و شاید در آن هنگام کین کرده  
 باشند بر دشمن حمله ورمی شوند و کار خود دیده  
 باز بچنگها و نزارهایی گریزند .

در اکثر بلاد طایفه ایست که گذران ایشان

باراهزنی است مانند بدویان اعراب و مغاربه  
 بلاد افریقیه و (مینوت) بلاد اروام و (بندریه)  
 بلاد هند . همیشه در میان این طوایف و مجاورین  
 و مسافرین معرکه وجدالست . مردم (بندریه)  
 پیش از آنکه بدست انگلیزان افتند هر ساله رود  
 (تربده) را میکشستند و بیلادی که در پشت  
 آنست هجوم میدردند و بعد از نهب و غارت اهالی  
 آنجا بر میکشستند غنایم خود را بیکجا جمع  
 می نمودند . پس حصه از آن برای بزرگ خود جدا  
 نموده باقی را بمعرض بیع درمی آوردند .  
 سوداگران از هر سو میریختند و زنان مردانرا  
 بخربداری تشویق می نمودند . بعد از اتمام این  
 مبادعه بعیش و نوش و رقص و طرب می پرداختند  
 چون این غنیمت تمام می شد بفشارتی دیگر  
 می آغازیدند . اگر کسی را آلت و عدت سفر  
 نبود از دیگران بکرایه می ستدی و از مال  
 غنیمت کرایه آنرا ادای نمودی . و حشیان  
 جزیره (برینو) پیش از غذا بادشمن جشنی بس  
 بی شرمانه برپا می کنند . رخساره را بارنگ  
 های مختلف می اندایند . سلاحهارا باخون حیواناتی  
 که قربان میکنند می آلاینند . پس بفته

از پشت سر دشمن هجوم میبرند چه انقدر جرئت که از پیش دشمن برآیند ندارند .

اکنون باید دانست که دزدی و تاراج در نزد

( شیتر ) دو صنعت ستوده و ممتاز است ایشان

کروهی اند بالطبع جنسک دوست . پاره از

ایشان در سواحل ایتالیا و پاره در بلاد ارناود

و برخی در بلاد ( مقدونیه ) میباشند . اینفرقه را

مروت و دلسوزی هیچ نیست . همیشه با غیر

خود مستعد قتال و جدالند و سراپا مسلح می کردند

تا جوانی اظهار شجاعت و جسارت نماید در سلاک

جنگجویان منسلک نمی تواند شد چنانچه باید

شب برود از کله کوسفندی یا پیشی بدزد

و شرط است که گاوی حیوان را بادنندان بفشارد

تا بکشد بی آنکه صدایی از او برآید و با کوشش آن

ولیمه دخول بسلاک جنگجویان بدهد . پس

جنگجویان موی سرش را می تراشند و داخل

حلقه خود می سازند . و یا اینکه نخست او را

داخل فرقه می سازند که مترصد قتل کسانی

هستند که در میان ایشان با جنگجویان دشمنی

میباشد . خانه بزرگان و سرجنابان این طایفه

اکثر در بلندی و بار روی سنگهای کران است

و در اطراف کنکر هاوسنک اندازها و برجهاست  
 و خانه سایر قبیله در پیرامون آن . گاهی  
 در میان عشایر اینطایفه دشمنی می افتد بنوعی که  
 اگر یکی از عشیرتی پای بخط حدود عشیرتی  
 دیگر گذارد سر بر آن راه می گذارد . حادث  
 ( شیپتاریان ) اینکه در راه دشمن خود کین  
 می کنند چون از آنجا میگذرد با فرح عظیم با تیری  
 کار او را می سازند . بیشتر از ایشان را برای  
 بیرون رفتن از مکانی که از دشمن نگاهداری  
 نموده نیست . چه اگر آنموضع بسبب غارت  
 یا بجهت فقدان قوت و غذا بدست دشمن بیفتد  
 پس از ریختن خون ساکنین آنمکان را آتش میرتند  
 و اگر از قتل کسی بازماند او را میگیرند و در بلاد  
 دیگر میفروشند . و میشود که این دشمن غالب  
 با دیگری بستیزد و مغلوب شود و بروی همان  
 برسد که او با اولین رساند . این است حالت  
 اینطایفه و مردم که دودام هزار بار برایشان  
 برتری دارد .

حالت پاره مردمان نارا شیده هم شبیه  
 بهمین است . گویند که درین زمان نزدیک  
 شیخی از قبایل بلاد افریقیه دختر سلطان

( مندره ) را بگرفت بشرط اینکه پدرش در مقابل جهاز دختر او را بچنك ( قردی ) بفرستد . پس لشکر این قبیله بالشکر سلطان مندره دست بهم داده بدیار ( قردی ) تاختند و سه هزار نفر اسیر گرفتند . راوی این روایت گوید که همین قدر هم از دشمن در وقت تاختن کشتند .

در بلاد نصاراهم در ایام حکم بلاد بالتزام این امر موجود بود . این بود که مردم ناچار بودند تا در قلعه‌های مستحکم و در سر کوه‌ها منزل سازند تا از هجوم همسایگان در امان باشند بجز پناهندن در اینگونه محال زندگانی محال بود . هیچوقت این قتال وجدال در میان ملتزمین تعطیل نمی شد مگر در ایام اعیاد نصارا که آن ایام را ایام صلح خدائی می گفتند .

## ( فصل دوازدهم در عقوبات )

حدود در همه شرایع مشروع است تا پرده شریعت از هتک مصون ماند . در همه جا عادت این است که هر که عمل خیری بجای می آورد جزای او بسرای دیگر حوالت می شود در دنیا او را چیزی نیست اما هر که عمل بدی ارتکاب می کند هر آینه باید معاقب بشود تا دیگران از و عبرت گیرند و موجب حسن احوال مردم گردد .

حدود باختلاف ادیان و عادات مختلف است . احکام عقوبات شرع محمدی در کتب فقه مشروح و مسطور است . در پاره بلاد عقوبت بسیار شدید است چنانچه پیش ازین در فرانکستان بود و مدتی در ازهم کشید . مثلا اگر کسی تهمت زده می شد اینقدر تهدید و تعذیب می کردند تا اینکه بگناه خود اقرار میکرد و شاید بگناه نکرده اقرار میکرد تا از شکنجه رهائی یابد . در طریقه شناختن گناهکار از بگناه طریقه شیطانی داشتند و آنرا قضاة رجائی و حکم سجائی می گفتند . اعتقادشان این بود که خداوند عالم بهمین خود در



آنحال حکم می کند پس اثر کناه یا پیکناهی  
 در انسان ظاهر میگردد. صورت شناختن  
 کناهکار این بود که او را بکنیسه می بردند و  
 کشیش چیزی پاره آهن خوانده او را با آتش  
 میبداخت تا تافته می شد و او را ناگزیر میکردند  
 تا چند دقیقه او را در دست نگاه میداشت .  
 پس دست او را پارچه می پیچیدند و مهر می  
 کردند چند روز پس از آن می کشودند .  
 اگر دستش مجروح نبود حکم یراثت او می  
 نمودند که خداوند او را از اثر آتش باز داشته  
 است و الا کناش ثابت و عقوبتش واجب می بود .  
 نظیر این عادت در نزد هندو و پاره دیار عرب  
 دیده می شود هندو نیز مانند فرنگان با آزمایش  
 آتش معتقدند . در میان اعراب نیز اگر کسی  
 بقتل کسی متهم شود بری نمی تواند شد مگر  
 اینکه آهن تافته بلیسد . پس قاضی آهن را  
 می تاباند و دم برودمیده مدعی علیه می دهد  
 تا زبان خود بر آن می گذارد . اگر زبانش  
 نسوخت معلوم می شود که کناهکار نیست و مدعی  
 را مجبور میکند تا شتری برای غرامت نهمت  
 بدهد . و اگر سوخت واجب القتل است